

سیری در ادله

اثبات وجود خدا

(۵)

برهان وجوب وامکان

از: محسن غرویان

هستند و ظرف عروض و ساخت آنها ذهن و ظرف اتصاف آنها عالم عین و خارج است یعنی نفس نخست مصادیق این مفاهیم را با مشاهده حالاتی درونی و از طریق علم حضوری می‌یابد و در همان حال ذهن نیز که شأن و قوه‌ای از قوای نفس است از این صحنه‌ها عکس برداری نموده و مفهوم‌سازی می‌کند و از آن یافته‌های حضوری، دریافته‌ها و صور حصولی می‌گیرد.



دو نکته

۱ - استاد شهید مرتضی مطهری (ره) در مقدمه مقاله هشتم اصول فلسفه در یک جا می‌فرمایند: «ضرورت و امکان از جمله مفاهیمی هستند که احتیاج به تعریف و توضیح ندارند» و در جای دیگر می‌نویسند: «علیهذا بحکم برهان مفهوم ضرورت و امکان غیر قابل تعریف و مستغنی از تعریف می‌باشد» بنظر می‌رسد که بین «استغناء از تعریف» و «غیر قابل تعریف» تفاوتی ظریف می‌توان گذاشت و آن اینکه اولی نسبی است و لذا ممکن است یک مفهوم برای فردی مستغنی از تعریف و

و فلاسفه نیز این دو مفهوم را همچون سایر مفاهیم عامه فلسفی مثل وجود و عدم - وحدت و کثرت - علت و معلول - بالقوه و بالفعل و... بدیهی تصور می‌دانند. گفته‌اند «عامه» نامیدن این مفاهیم بدین خاطر است که اختصاص به هیچ ماهیتی ندارند بلکه اعم از ماهیات‌اند و در مورد هر یک از مقولات بکار می‌روند و از همین روست که اینها مقوله نیستند، فوق مقوله‌اند. وجه دیگر برای عمومیت آنها همین است که عموم مردم آنها را می‌دانند و همگان آنها را فهم می‌کنند. این وجه تسمیه همانست که در وجه تسمیه امکان عام - مقابل امکان خاص - نیز گفته شده است. البته خود این مفاهیم عامه همگی از نظر میزان و مقدار کاربرد در لسان عمومی و استعمال در تفاهم همگانی یکسان نیستند مثلاً دو مفهوم وجود و عدم، علت و معلول و همچنین وجوب و امکان و امتناع خیلی بیشتر از سایرین بکار می‌روند از اینرو از بداهت بیشتری برخوردارند، لذا خود بداهت نیز مقول به تشکیک است و مراتب دارد. از این نکته نباید غفلت کرد و نباید همه تصورات و یا تصدیقات بدیهی را با یک چشم دید و با یک چوب راند.

اهل فن می‌گویند وجوب و امکان همچون سایر مفاهیم عامه فوق‌الذکر از مقولات ثانیة فلسفی

در باب برهان وجوب و امکان فراوان سخن رفته است و بقدر کفایت قلم بر کاغذ آمده است. کافی است نگاهی به کتب عقاید داشته باشید تا صدق این مدعا را امضا کنید. با اینهمه بنظر می‌رسد زوایایی در این مقوله همچنان بازمانده، راه برای کنکاش بیشتر و تأملی افزونتر مسدود نیست. ما در این مقاله بر سر آنیم که فقط بقدر ضرورت تکرار مکررات کنیم و بیشتر به آن زوایا بپردازیم و از تطویل بلاطائل و تفصیل بلاحاصل بپرهیزیم.

وجوب و امکان

شاید کمتر کسی را می‌توان یافت که در شبانه روز چندین بار این الفاظ و یا معادل آنها را بکار نبرد. عباراتی مثل (حتماً، قطعاً، امکان ندارد، مگه میشه، همیشه که نشه، مسلمنه) در معنای «وجوب» و عباراتی مثل (ممکنه، احتمال داره، بعید نیست، چرا که نشه، محال که نیست) در معنای «امکان» بکار می‌روند البته بسا که توده مردم به لوازم عقلی و منطقی اینگونه مفاهیم التفاتی نداشته باشند و یا از عهده توضیح و تبیین آنها بخوبی بر نیایند. اما بلاشک اصل معنا و مفهوم این واژه‌ها را نزد خود دارند و می‌دانند که چه می‌گویند. منطقیان

*** هر ماهیتی مسلوب الضرورتین است و این همان معنای امکان خاص است.**

✽ ملاصدرا اثبات نمود که معلول نسبت به علت خود هیچگونه حیثیت وجودی مستقل ندارد بلکه ربط بحت و تعلق محض است.

معنای این عبارت اینست که هر ماهیتی ذاتاً نسبت اش به وجود و عدم یکسان است و به تعبیر فنی نسبت به ایندو لایشرط است. این صفت یعنی استواء النسبة الى الوجود والعدم را که در هر ماهیتی صادق است «امکان» می نامند و چون این صفت، صفت ماهیت است آنرا «امکان ماهوی» می خوانند. لذا اگر در مورد وجود یا عدم ماهیتی قضیه ای بسازیم و مثلاً بگوئیم: «ماهیت انسان موجود است» و یا «ماهیت انسان معدوم است» هیچیک از دو محمول وجود و عدم برای انسان ضروری نخواهند بود، بلکه هر دو امکان دارند و لذا منطقیان می گویند: هر یک از دو ضرورت وجود و عدم از مقام ذات ماهیت مسلوب اند. پس می توان گفت که هر ماهیتی مسلوب الضرورتین است و این همان معنای «امکان خاص» است که در منطق به «سلب الضرورتین» معنا می شود. نکته ای که باید بدان توجه داشت اینست که این معنای امکان، شامل هر ماهیتی می شود و چنین نیست که بتوان ماهیت را مقسم قرار داد و آنگاه آنرا به ممکن و غیر ممکن به همین معنا که گفتیم، تقسیم کرد. اصلاً در اینجا تقسیمی در کار نیست، به اصطلاح منطقی بین ماهیت و امکان نسبت تساوی برقرار است یعنی هر ماهیتی ممکن است و هر ممکنی هم ماهیت دار است.

و اما امکان وجودی و فقری حاصل تحقیق و کنکاش صدر المتألهین (ره) در باب علت و معلول است. او گفت، معلول نسبت به علت «مرتبط» نیست بلکه «ربط» است و «مظهر»^۱. اولاً باید دانست که علت و معلول دو وصف برای وجود و بیانگر نحوه وجودند. «علت» وجودی است که وجود دیگری بر آن توقف وجود دارد و معلول وجودی است که توقف وجودی بر وجود علت دارد. قداما می گفتند

گرفته فرق بین برهان «وجوب و امکان» و برهان «علت و معلول» در اثبات وجود خداست. گاه مشاهده می شود که برخی در مقام شمارش و فهرست کردن ادله، ایندو را از یکدیگر تفکیک می کنند، اما در مقام تقریر و تبیین هر دو را یکی می کنند.^۲ باید دید آیا ایندو در واقع یکی هستند و یا حقیقتاً با یکدیگر تفاوت دارند؟ برای تبیین این مطلب بایستی نخست دو معنای «امکان ماهوی» و «امکان وجودی یا فقری» را روشن سازیم. فلاسفه می گویند اگر با قطع نظر از هر امری صرفاً نظرمان را به حاق و ذات هر ماهیتی از ماهیات بدوزیم و فقط ذاتیات ماهیت را ملاحظه کنیم می بینیم که هیچیک از وجود و عدم در ذات ماهیت نیفتاده است. یعنی نه می توان گفت که ماهیت اقتضای وجود دارد و نه می توان گفت که اقتضای عدم دارد بلکه ماهیت با قطع نظر از غیر خود فقط حاکی از ذاتیات ماهوی خود یعنی جنس و فصل خود است و نه چیز دیگر. مثلاً ما وقتی ماهیت برودت را تصور می کنیم، در درون این ماهیت، خه موجودیت و نه معدومیت هیچیک نیفتاده است تا ما بگوئیم برودت حتماً بایست موجود باشد و یا قطعاً باید معدوم باشد. پس هر ماهیتی وقتی تصور می شود بر هیچ چیز جز مفهوم و معنای خود دلالت ندارد. این همانست که فیلسوفان ما گفته اند:

الماهیة من حیث هی لیست الاهی،
لاموجودة و لامعدومة ولا ای شئی آخر

برای فرد دیگر محتاج تعریف باشد. اما دومی یک وصف نفسی است و نسبت به افراد فرق نمی کند. آیا ملاک در بداهت مفهوم کدام است؟
۲ - معقولات ثانیة فلسفی چون از قبیل ماهیات (معقولات اولیه) نیستند، جنس و فصل ماهوی هم ندارند و هم از اینروست که حدّ (تعریف) و رسم منطقی بر نمی دارند و اگر عبارتی بعنوان معرف برای آنها آورده شود از قبیل شرح اللفظ (تعریف لفظی) است. استاد مطهری (ره) در مقاله مذکور بر بساطت این مفاهیم انگشت گذاشته، چنین آورده اند: «ضرورت و امکان و همچنین سایر مفاهیم عامه فلسفی از قبیل وجود و عدم و وحدت و کثرت و علیت و معلولیت مفاهیم بسیطه اند و اگر مرکب بودند می بایست از دو جزء مرکب باشند یکی جزء اعم (جنس) و یکی جزء مساوی (فصل) و فرض جزء اعم با جنبه عمومی بودن آن مفاهیم چنانکه واضح است منافات دارد.»^۳ ممکن است کسی مناقشه کند و بگوید چنین نیست که هر مفهوم مرکبی لزوماً بایستی از جنس و فصل ماهوی ترکیب شده باشد بلکه ممکن است مفهومی از دو مفهوم غیر ماهوی ترکیب شده باشد مثل واجب الوجود، ممکن الوجود و... بنابراین بهتر آنست که در سر بداهت این مفاهیم - همانگونه که اشارت داشتیم - بر علم حضوری تأکید رود.

امکان ماهوی و امکان فقری
یکی از نکاتی که کمتر مورد بحث قرار

معلول وجودیست که به علت خود مرتبط است. این تعبیر موهم این بود که گویا معلول حیثیتی مستقل و در عین حال مرتبط با علت خود دارد، اما ملاصدرا (ره) اثبات نمود که معلول نسبت به علت خود هیچگونه حیثیت وجودی مستقل ندارد، بلکه ربط بخت و تعلق محض است و لذا نباید گفت که معلول چیزی است و ربط آن به علت چیز دیگر. خیر، بلکه معلول عین ربط و تعلق و وابستگی است. یعنی باید گفت: **المعلول هو الربط نه اینکه المعلول شیء له الربط**. برای تقریب ذهنی می توان گفت رابطه معلول با علت شبیه رابطه پرتو خورشید با خود خورشید است. همانطور که شعاع و پرتو عین وابستگی و ارتباط با خورشید است و از این لحاظ هیچگونه استقلال از خود ندارد و غروب خورشید همان و زوال و نابودی پرتو نیز همان، معلول نیز نسبت به علت خود شبیه چنین رابطه ای را دارد. صدرا (علیه آلاف التحية و الثنا) چنین تعلق و وابستگی وجودی ای را «امکان فقری» نامید. این امکان صفت وجود است و نه وصف ماهیت، به عبارت دیگر اسناد چنین امکانی به وجود - در حقیقت - وصف به حال خود موصوف است و نه متعلق موصوف، به خلاف امکان ماهوی که اگر آنرا به وجود ممکن نسبت دهیم، وصف بحال متعلق موصوف خواهد بود و نه خود موصوف.

بر اساس تحلیل فوق می توان وجود را مقسم قرار داد و آنرا به دو قسم واجب و ممکن تقسیم کرد و در نتیجه این تقسیم برای «ممکن» قسمی پیدا می شود بنام «واجب». اما در امکان ماهوی نمی توان واجب را قسم ممکن دانست چون واجب اصلاً ماهیت ندارد تا بتوان معنائی را که در ماهیت ممکنات اثبات می کنیم از ماهیت واجب نفی کنیم یعنی اصلاً تقسیمی در کار نیست که ممکن را قسمی از اقسام آن

* امکان فقری صفت وجود است و نه وصف ماهیت. به عبارت دیگر اسناد چنین امکانی به وجود وصف به حال خود موصوف است و نه متعلق موصوف.

بدانیم.

تفاوت دو برهان

بر اساس آنچه گفته آمد فرق دو برهان وجوب و امکان و علت و معلول بخوبی روشن می شود: در برهان وجوب و امکان تکیه بر امکان ماهوی است و در برهان علت و معلول تکیه بر امکان فقری و خلط بین این دو معنای امکان باعث خلط بین دو برهان نیز می شود. بد نیست اشاره کنیم که منطقیان ملاک تعدد و تمایز دو برهان را تعدد حدود وسطای آنها می دانند گر چه این دو برهان یک مطلوب را مبرهن سازند. در اینجا نیز گر چه مطلوب اثبات واجب است اما چون حدود در یک برهان امکان ماهوی و در برهان دیگر امکان فقری است، پس این دو برهان اند و نه یک برهان.

قرابت دو برهان
البته بین این دو برهان قرابت نیز هست چرا که بین امکان ماهوی و معلولیت وجودی تلازم برقرار است و به عبارتی بین ماهیت داشتن، ممکن بودن و معلول بودن ملازمه است و هم از این روی از هر یک می توان بدیگری پل زد و از این، آن و یا از آن، این را استنتاج نمود. اینک توضیح می دهیم که چگونه:

ماهیت به معنایی که در خصوص اشیاء اطرافمان بکار می بریم به معنای قالبی مفهومی است که حاکی از یک وجود خاص با آثار و ویژگیهای خاص است و لذا گفته اند ماهیت،

حدالوجود است و ماهیات مرز موجودات را مشخص می سازند. پس اگر وجودی مرز و حد نداشته باشد ماهیت نیز - بدین معنا - نخواهد داشت، یعنی اگر موجودی واجب الوجود باشد و هیچ نقص و محدودیت وجودی در او نباشد هرگز ماهیت نیز نخواهد داشت. عکس مستوی این قضیه اینست که: «هیچ موجود دارای ماهیتی واجب الوجود نیست» و با توجه به اینکه موجود یا واجب است و یا ممکن، قضیه مذکور همسنگ اینست که بگوئیم: «هر موجود دارای ماهیتی ممکن الوجود است» کما اینکه عکس این قضیه بصورت موجبه کلیه نیز صادق است که: «هر ممکن الوجودی - از آن جهت که وجودی محدود و ناقص دارد - دارای ماهیت است» با این بیان تلازم ماهیت و امکان مبرهن می شود. شک نیست که موجود محدود و ناقص چیزی جز همان موجود معلول نیست، زیرا که موجود تام و کامل یعنی واجب الوجود هرگز نمی تواند معلول باشد، پس بین معلولیت و ماهیت داشتن نیز ملازمه خواهد بود، یعنی معلولیت و محدودیت قرین یکدیگرند و چون لازمه هر ماهیتی امکان ماهوی (یعنی استواء نسبت با وجود و عدم) است پس بین معلولیت و امکان ماهوی نیز قرابت است. از اینجاست که دو برهان علت و معلول و وجوب و امکان به هم پیوند می خورند و دو روی یک سکه می شوند. اینک می توانیم بگوئیم: هر موجود ممکنی، معلول و ماهیت دار است، هر معلولی ممکن و

ماهیت داراست و هر موجود دارای ماهیتی، ممکن و معلول است.

دو نکته

۱- اگر مراد از امکان در برهان وجوب و امکان، امکان فقری باشد، دو برهان علت و معلول و وجوب و امکان یکی می‌شوند چرا که در اینصورت ممکن و معلول هر دو به معنای وجود فقیر و نیازمند خواهند بود و در نتیجه مفاد دو قضیه «هر ممکن به واجب می‌رسد» و «هر معلولی به علة العلل منتهی خواهد شد» اینست که

«وجود فقیر متکی به غنی است.»

۲- یکی از فرقه‌های دو برهان وجوب و امکان (ماهوی) و علت و معلول اینست که می‌توان گفت در سلسله موجودات از صدر تا ذیل و به بیان مشائیان از واجب تا هیولا هر یک از موجودات میانی از حیثی معلول و از حیثی علت‌اند، اما نمی‌توان گفت که از حیثی ممکن و از حیثی واجب‌اند. سر این لطیفه اینست که وجوب و امکان دو مفهوم نفسی و علت و معلول دو وصف نسبی و مقایسه‌ای‌اند. به عبارت دیگر نمی‌توان واجب و ممکن هر دو را جمع بسته بگوئیم: جهان، جهانِ واجبات و ممکنات است اما این امر در باب علت و معلول رواست. کما اینکه می‌گوئیم: جهان، جهانِ علل و معالیل است. این - چنانکه گفتیم - در صورتیست که مرادمان از وجوب، ضرورة الوجود و از امکان همان استواء النسبة باشد. اما اگر وجوب را به معنای شدت و امکان را به معنای ضعف وجودی گرفتیم، همانند علت و معلول مفاهیمی نسبی خواهند شد و لذا می‌توان گفت: جهان، جهان موجوداتِ شدید و ضعیف است. وجوب در برابر امکان فقری نیز اگر به معنای استقلال

✽ مراد منطقیان از علیت در باب برهان اعم از علیت عینی و خارجی است و شامل علیت در اعتبارات و ملاحظات عقلی نیز می‌شود.

بعنوان طرفِ رِبْط و غنی محض اثبات می‌شود.

آیا برهان وجوب و امکان مبتنی بر بطلان تسلسل است؟

این بحثی است پر مناقشه و جنجالی. ما در ادامه این مقالات - انشاء الله - درباره برهان صدیقین و آراء و اقوال و تقریرات مختلف پیرامون آن بحث خواهیم کرد. در آنجا بحث اساسی بر سر اینست که آیا می‌توان بر وجود واجب برهانی اقامه کرد که در آن از هیچ مقدمه و مفهومی غیر از واجب استمداد نشود (حتی از بطلان دور و تسلسل) یا نه؟ پاره‌ای گفته‌اند آری و پاره‌ای معتقدند نه. برخی همین برهان وجوب و امکان را بنحوی تقریر می‌کنند که در آن نیازی به طرح مسئله بطلان تسلسل نباشد و آنرا برهان صدیقین نام می‌کنند و در مقابل برخی معتقدند که چنین تقریر و تبیینی ناممکن است. تفصیل و تطویل این آراء و شرح معرکه را بعداً باز خواهیم گفت.

در تقریر معروف از برهان وجوب و امکان نیاز به ابطال تسلسل داریم. می‌گویند موجود یا واجب است و یا منتهی به واجب می‌شود چرا که سلسله ممکنات نمی‌تواند نامتناهی باشد. چون مستلزم تسلسل در سلسله علل است و می‌دانیم که تسلسل باطل است.

إثنی یا لثنی

بحث دیگری که در باب برهان وجوب و

نسبی باشد، فقر نیز نسبی خواهد شد و حکم علت و معلول را پیدا می‌کنند و آنگاه هر موجودی نسبت به مادون خود مستقل و نسبت به مافوق خود فقیر محسوب خواهد شد.

وجوب بالغیر و بالذات

ماهیت فی حد نفسه چون نسبت‌اش به وجود و عدم یکسان است، اقتضای وجود ندارد و برای خروج از حالت استواء محتاج مخرج و علت است. علت باید تمام روزه‌ها و راههای عدم را ببندد تا ماهیت موجود شود، یعنی وجود ماهیت را به حد ضرورت برساند و این همان معنای «وجوب وجود» است، اما البته وجوبی است بالغیر و نه بالذات. لذا همه ممکنات موجود و بالفعل، واجب الوجودند اما نه همچون خداوند که واجب بالذات است. وجوب ممکنات وجوب غیری است. با این تحلیل تمام ممکنات را می‌توان یکجا بعنوان یک موجود واجب وابسته و متعلق در نظر گرفت. از طرفی روشن است که متعلق و وابسته بدون متعلق و محتل معنا و موجودیتی ندارد و بدین ترتیب وجود واجب الوجود بالذات ضروری خواهد شد.

اگر با عینک اصالة الوجودی به ممکنات و مخلوقات نظر کنیم و امکان را به معنای فقر وجودی ملاحظه نماییم تمامی مخلوقات یکجا ربط محض و فقر بحت (و نه فقیر) خواهند بود و ربط بدون طرف ربط و فقر بدون غنی معنایی نخواهد داشت و باز هم واجب الوجود

✱ لبّ مدعای حکیم اصفهانی این است که اگر درست در معنای واجب الوجود تأمل کنیم بدون هیچ مقدمه دیگر همین تصور ما را به تصدیق آن مضطر خواهد کرد.

گفته اند که نظیر برهان آنسلم را مرحوم حکیم الهی و فقیه ربّانی آیه الله شیخ محمد حسین غروی اصفهانی معروف به کمپانی در تحفة الحکیم خویش آورده اند. ترغیب شدم که آنرا ببینم و چون بر آن بودم که در این نوشتار بیشتر به طرح جنبه‌هایی بپردازم که کمتر بدان پرداخته شده، آنرا مناسب مقال یافتیم و اینک به شرح باز می‌گوییم:

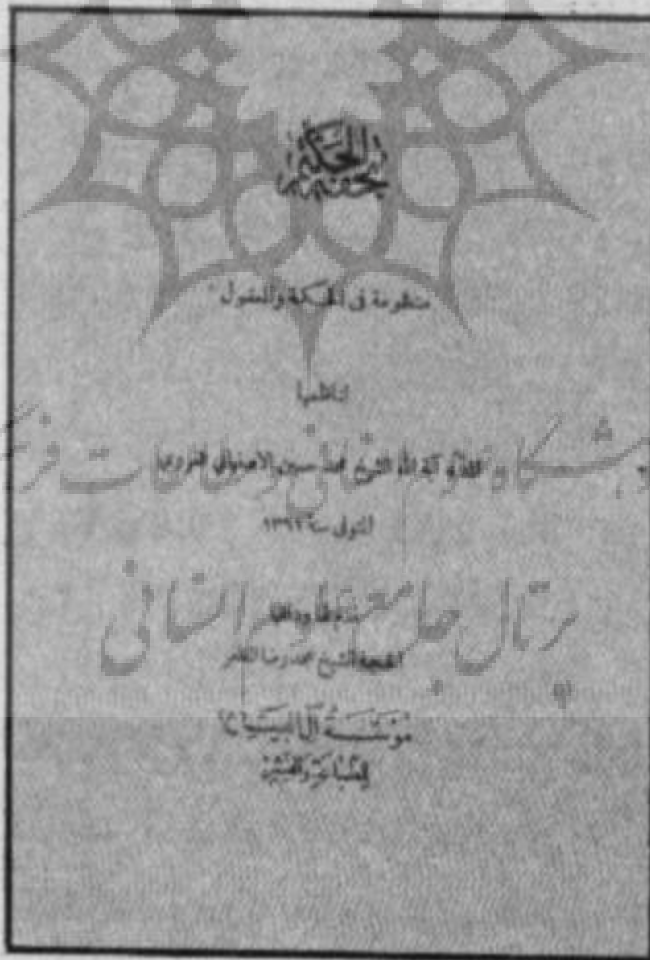
مرحوم اصفهانی در باب اثبات واجب الوجود چنین آورده است:

- (۱) ما كان موجوداً بذاته بلا حيث هو الواجب جَلٌّ وَّعَلًا
- (۲) وَهُوَ بذاته دليل ذاته اصدق شاهد على اصابته
- (۳) يقضى بهذا كل حدس صائب لو لم يكن مطابقاً للواجب
- (۴) لكان إما هو لامتناعه وَهُوَ خلاف مقتضى طبايعه
- (۵) او هو لاقتقاره الى السبب والقرض فرديته لما وجب
- (۶) فالنظر الصحيح في الوجود يفضي الى حقيقة المطلوب^۱

ترجمه

- ۱ - موجودی که وجودش بالذات است و برای موجودیت خود هیچ حیثیتی نمی‌طلبد واجب است.
- ۲ - واجب به ذات خود دال بر خود است و او خود صادقترین گواه بر اثبات خود است.
- ۳ - این سخن موافق حدس صائب است، چرا که اگر برای واجب الوجود فردی نباشد، یا بخاطر این است که موجودیت برای واجب ممتنع و محال است که البته این فرضی است مخالف ذات واجب،

ممکن به واجب می‌رسیم و از معلول بر علت استدلال می‌کنیم، اما در حقیقت چنین نیست، بلکه بعکس از علت بر معلول استدلال می‌کنیم و ریشه خلط مذکور اینست که گمان می‌کنیم در برهان فوق حد اکبر «واجب» است، در حالیکه چنین نیست و حد اکبر «محتاج به واجب» است و نه «واجب» (تفصیل بیشتر و تحلیل پاکیزه‌تر این مطلب در طرح برهان صدیقین قلمی خواهد شد.)



تحفه‌ای حکمی از تحفة الحکیم مرحوم غروی اصفهانی (ره)^۲

به هنگام تهیه فهرستی از عناوین این مقالات، با دوستی فاضل سخن از برهان «سنت آنسلم» (St. Anselm) در پیش آمد. ایشان گفتند که یکی از بزرگان به مناسبتی در محفلی

امکان - همچون سایر ادله - مطرح است اینست که آیا این برهان لمّی است یا اتّی؟ و در فرض اخیر آیا مفید یقین است یا نه؟ مادر مقالات پیشین اندکی پیرامون برهان لمّ و آن سخن گفتیم و در اینجا فقط به این مقدار بسنده می‌کنیم که می‌توان برهان وجوب و امکان را برهان لمّی دانست بدین نحو که امکان را حد وسط برای اثبات واجب قرار داده بگوئیم:

العالم ممکن و کل ممکن یحتاج الی الواجب فالعالم یحتاج الی الواجب. در اینجا حد وسط امکان و حد اکبر احتیاج به واجب است و این هر دو از اعتبارات عقلی‌اند و بین آنها رابطه علیت برقرار است یعنی «امکان» علت «احتیاج» است همانگونه که در مثال شیخ (ره) بین «مؤلف» و «له مؤلف» رابطه علیت برقرار بود.^۳ به بیان روشن‌تر مراد منطقیان از علیت در باب برهان اعم از علیت عینی و خارجی است و شامل علیت در اعتبارات و ملاحظات عقلی نیز می‌شود. مثلاً همین که ملاحظه امکان و استواء النسبة در ماهیت سبب ملاحظه و اعتبار صفت احتیاج و نیازمندی در ماهیت می‌شود خود نوعی از علیت و مصداقی برای سببیت است، گرچه نه صفت امکان ما بازاء خارجی دارد و نه احتیاج امری عینی و ملموس است، ولی می‌توان گفت که امکان علت احتیاج است و بنابراین برهان مذکور لمّی و مفید یقین است.^۴ با تحلیل فوق روشن شد که گرچه ظاهر برهان وجوب و امکان اینست که ما از طریق

✱ حدوث ذاتی در مورد هر
ممکنی مطرح است ولی حدوث
زمانی فقط در موجودات مادی
راه دارد.

۵- و یا بخاطر این است که واجب محتاج
سبب است و این نیز ممکن نیست زیرا فرض
این است که او فرد واجب است.

۶- پس تأمل و نظر صحیح در معنای
وجوب، خود منجر به حقیقت اثبات مطلوب
می شود.

لبّ مدعای حکیم اصفهانی (ره) این است
که اگر درست در معنای واجب الوجود تأمل
کنیم بدون هیچ مقدمه دیگر همین تصور ما را به
تصدیق آن مضطر خواهد کرد. با اصطلاح
منطقیان ثبوت و تحقق واجب الوجود از لوازم
بین بالمعنی الاخص واجب است. یعنی صرف
تصور موضوع در قضیه واجب موجود کافی
برای تصور محمول، نسبت حکمیه و تصدیق و
اذعان بدان است و اگر کسی تصدیق بدین
قضیه ننماید بخاطر عدم تصور صحیح موضوع
آن است. به عبارت دیگر شکی نداریم که قضیه
«واجب الوجود واجب الوجود است» قضیه ای
است صادق. حال این قضیه را به عنوان
مفروض در نظر می گیریم و می گوئیم اگر اثبات
وجود برای واجب محتاج دلیل باشد معنایش
این است که در حقیقت واجب الوجود و در
ذات او موجودیت مأخوذ نیست و موجودیت
برای او امری است عارضی و این معنایش این
است که ذات واجب، نسبت به وجود رابطه
امکانی دارد و نه ضرورت، یعنی
«واجب الوجود ممکن الوجود است» روشن
است که چنین قضیه ای تناقض آمیز و خلاف

مفروض است. اگر فرض کردیم که عینیت و
تحقق خارجی، ذاتی شیئی است و آن شیء عین
عینیت و متن واقعیت و محض خارجیت است
به مصداق بیان حکیم ربانی حاج ملاهادی
سبزواری (قدس سره القدوسی) که فرمود:
ذاتی اشیی لم یکن مُعَلَّلاً
و کَانَ مَا یَتَّبَعُهُ تَعَلُّلاً

و کَانَ أَيْضاً بَیْنَ الثَّبُوتِ لَهُ
وَعَرَضِيَّةِ اِعْرَافِنِ مُقَابِلَهُ

برای موجودیت آن شیء واسطه ای در اثبات
و ثبوت لازم نیست. مفاد دو بیت مذکور این
است که ذاتی یک شیء محتاج تعلیل و
استدلال نیست. یعنی اگر فرض کردیم الف
ذاتی ب است دیگر سؤال از اینکه چرا الف بر
ب صادق است و ب دارای الف است سؤالی
است نابجا و خلاف مفروض اولیه.

حکیم اصفهانی میفرماید بیشک ما تصویری
از موجودی که وجود عین ذات اوست
می توانیم داشته باشیم. حال اگر کسی در تحقق
خارجی چنین موجودی شک کند می گوئیم
علم تحقق این موجود از دو حال بیرون نیست:
یا بخاطر امتناع بالذات است و یا بخاطر امتناع
بالغیر، اما امتناع بالذات خلاف مفروض
ماست زیرا بحث ما در واجب الوجود است و نه
ممتنع الوجود و اما امتناع بالغیر نیز خلاف
مفروض است چرا که امتناع بالغیر در جائی
است که معلولی به جهت نبودن علتش ممتنع
شود و چنین فرضی در واجب الوجود معنا
ندارد، زیرا واجب الوجود هرگز محتاج علتی
نبوده و مسبب از سببی نیست تا بگوئیم بخاطر
عدم علتش ممتنع شده است، پس هر دو فرض
محتمل، خلاف مفروض اولیه است. بنابراین
تصور صحیح از معنا و مفهوم واجب الوجود،
خود هادی ما به سوی تصدیق به ثبوت آن

است.

همانگونه که پیشتر گذشت این برهان عیناً
برهان آنسلم نیست اما شبیه آنست.^{۱۲}

وجوب و امکان - حدوث و قدم

زاویه ای دیگر از زوایای بحث وجوب و
امکان پیوند ایندو با مبحث حدوث و قدم است.
بجاست که نخست توضیحی پیرامون معنای
حدوث و قدم بیاوریم و آنگاه رابطه هر یک از
مفاهیم فوق را با یکدیگر بر سنجمیم.

حدوث: واژه «حادثه» را ما در عرف عام
خود غالباً در مورد واقعه ای بکار می بریم که
اول نیست و سپس موجود می شود. وقتی
«نبود» می «بود» می شود می گوئیم حادثی پدید
آمد. پس حدوث به معنای مسبقیت وجود یک
شیء به عدم آنست و اگر عدمی سابق و
وجودی لاحق در نظر گرفته نشود مفهوم
حدوث و حادث انتزاع نمی شود.

فلاسفه نیز حدوث را به همین معنا یعنی
مسبقیة الوجود بالعدم تفسیر می کنند و مقابل
این معنا را «قدم» نام می نهند. پس «قدم» یعنی
عدم مسبقیة وجود به عدم.

حدوث و قدم زمانی

فلاسفه حدوث را به دو قسم تقسیم می کنند:
زمانی و ذاتی. مراد از حدوث زمانی اینست
است که موجودی در پاره ای از زمان نباشد و
سپس موجود شود. مثلاً هر یک از ما انسانها در
زمانی نبوده ایم و سپس موجود شده ایم و لذا
حادث زمانی هستیم، به عبارت دیگر حادث
زمانی آنست که سابقه عدم در زمان دارد.
روشن است که این معنا از حدوث فقط در
عالم زمان و زمانیات مطرح می شود و در
لازمانیات همچون خداوند و مجردات تام که
فلاسفه آنها را عقول، مفارقات و یا اتّیات

محضه می‌نامند قابل طرح نیست. حدوث و قدم در امور مادی گاهی به معنای نسبی به‌کار می‌روند. مثلاً می‌گوئیم: این لباس قدیمی است و آن لباس نو است، یعنی سابقه عدم زمانی لباس قدیمی کمتر از لباس نو است و به عبارتی در راستای زمان میزان عدم لباس نو بیشتر از لباس قدیمی است. این معنا از حدوث و قدم در واقع از قبیل ملکه و عدم خواهد بود یعنی این دو صفت فقط در حوزه عالم ماده که قلمرو زمان است مطرح می‌شوند و خداوند و مجردات تا مه که باصطلاح در لازمان و لامکان اند تخصصاً از حیطة بحث بیرون‌اند و نه حدوث و نه قدم زمانی هیچیک قدم در وادی مجردات تاسه نمی‌گذارند.

حدوث و قدم ذاتی

گفتیم حدوث به معنای سابقه عدم داشتن یک موجود است. حال اگر موجودی به گونه‌ای باشد که در مرتبه ذات و حقیقت خود اقتضای وجود نداشته باشد و صفت وجود عارض بر آن و متأخر از مرتبه ذات آن باشد در این صورت می‌توان گفت که این وجود مسبوق به عدمی در مرتبه ذات است و این همان معنای حدوث ذاتی است. مثلاً شما ماهیت «انسان» را در نظر بگیرید. می‌پرسیم آیا در ذات انسان موجودیت افتاده است؟ روشن است که جواب منفی است چرا که ذاتیات و جنس و فصل ماهیت انسان چیزی جز «حیوانیت و ناطقیت» - به اصطلاح معروف - نیست. پس می‌توان گفت انسان ذاتاً موجودیت ندارد و این در واقع به معنای معدومیت است. پس اکنون که می‌بینیم ماهیت انسان موجود شده است می‌توانیم بگوئیم این وجود مسبوق به عدم در مرتبه ذات است، یعنی انسان حادث ذاتی است.

این سخن در همه ممکنات و ماهیات عالم

جاری و ساری است و فقط در ذات واجب منتفی است چرا که او تنها موجودی است که ذاتی غیر از وجود ندارد و وجود عین اوست، پس نمی‌توان گفت وجود واجب مسبوق به عدم در مرتبه ذات است و از همین روست که خداوند را قدیم ذاتی می‌نامیم.

حاصل

با توجه به آنچه گفتیم حدوث ذاتی در مورد هر ممکنی مطرح است ولی حدوث زمانی فقط در موجودات مادی راه دارد. پس موجودات مادی هم حادث زمانی‌اند و هم حادث ذاتی. اما مجردات تام فقط حدوث ذاتی دارند و ذات واجب نه حادث ذاتی است و نه زمانی، پس او قدیم محض است.

قدم زمانی را به معنای خروج از حیطة زمان، هم بر واجب و هم بر مجردات تاسه می‌توان اطلاق کرد و از همین جا است که گفته‌اند اگر بگوئیم خالق و مخلوق هر دو قدیم‌اند استحالة عقلی ندارد. اما نباید بدین نکته توجه داشت که این قدم، قدم زمانی است و نه ذاتی، چرا که بدخاطر ذات، مخلوق، حادث ذاتی است و خالق، قدیم ذاتی. پس فرق اساسی بین واجب و ممکن در حدوث و قدم ذاتی است و نه زمانی، از اینجا تلازم قدم ذاتی با وجوب ذاتی از یکسوی و حدوث ذاتی و امکان ذاتی از سوی دیگر روشن می‌شود: واجب الوجود قدیم ذاتی و زمانی [به معنایی که گذشت] است و ممکن الوجود قطعاً حدوث ذاتی را دارد اما از حیث حدوث و قدم زمانی باید دید مجرد است یا مادی. ممکن مجرد تام، به یک معنا نه قدیم زمانی است و نه حادث زمانی و به یک معنا قدیم زمانی است. ممکن مادی، هم حادث ذاتی است و هم حادث زمانی.

والسلام

پانویسها

- ۱ - اصول فلسفه و روش رئالیسم / مقاله ۸ / معنای ضرورت و امکان
- ۲ - مدرک قبلی
- ۳ - ر. ک: معارف اسلامی (۲ - ۱) / جمعی از نویسندگان / انتشارات سمت / مقاله ۲
- ۴ - ر. ک: اسفار / ج ۲ / ص ۲۸۶ / فصل ۲۵ از مبحث علت و معلول
- ۵ - ر. ک: نهاية الحکمة / مرحوم علامه طباطبائی (ره) / مرحله ۱ / فصل ۲
- ۶ - ر. ک: مدرک قبلی / مرحله ۴ / فصل ۳
- ۷ - ر. ک: رشد معارف اسلامی شماره ۵ و ۶ / مقاله سیری در ادله اثبات وجود خدا (۳)
- ۸ - ر. ک: تعلیقه بر نهاية الحکمة / استاد مصباح یزدی / شماره ۸
- ۹ - آیه الله شیخ محمدحسین غروی اصفهانی (ره) در اول محرم سنه ۱۲۹۶ تولد یافت و در پنجم ذی حجه ۱۳۶۱ دارفانی را وداع گفت. وی از اعظم فلاسفه و از اکابر فقیهان و اصولیین ماست. آثار علمی وی در هریک از این فنون، مشحون از دقت و حاکمی از حدت ذهن اوست. ظرافت فکر و درایت ایشان را بحق می‌توان در «نهایة الدرایة» ایشان که شرح و تعلیقی است بر کفایة مرحوم آخوند خراسانی بالعیان دید. ایشان منظومه‌ای وزین‌وار جزوه‌ای رزین در باب حکمت دارند با نام تحفة الحکیم که پاره‌ی صاحبان فنون آنرا بسی پخته‌تر از منظومه حکیم سبزواری (ره) می‌دانند. علامه شیخ محمدرضا مظفر (ره) در مقدمه کوتاهی که بر تحفة الحکیم نگاشته در توصیف آن چنین آورده است: «واعلی آثاره الفسفیة و أغلاها ارجوزته فی الحکمة والمعقول (تحفة الحکیم) التي هی آیه من آیات الفن مع اسلوبها العالی السهل المعتمتع. جمعت اصول هذا الفن و طرائف هذا العلم بتحقیق کشف النقاب عن أسرارہ و ازاح الستار عن شبهاته»
- این کتاب به همت مؤسسه آل‌البیت (ع) هم اینک چاپ و منتشر شده است.
- ۱۰ - تحفة الحکیم / ص ۷۱
- ۱۱ - شرح منظومه / ص ۲۸
- ۱۲ - مادر مقاله آینده بتفصیل پیرامون برهان آنسلم سخن خواهیم گفت. انشاء...